

# استاد سولنِس معمار

نمایشنامه در سه پرده

## | پرده یک |

(دفتر کار در خانه سولینس که چیدمان ساده‌ای دارد. در دیوار چپ، درِ دولنگه‌ای رو به درِ ورودی ساختمان باز می‌شود. در دیوار راست، دری به اتاق‌های اندرونی باز می‌شود. در دیوار ته صحنه دری رو به آتلیه طراحی باز است. جلوی صحنه، چپ، میزی با چند کتاب، کاغذ و نوشت افزار. عقب صحنه، آن سوی درِ دولنگه، یک بخاری است. در گوشه سمت راست، نیمکت مبله‌ای با میزویکی دو صندلی. روی این میز، پارچ آب و لیوانی. جلو، راست، میز کوچک تری است با صندلی گهواره‌ای و صندلی راحتی مبلی. روی میز طراحی در آتلیه، میز گوشه اتاق و میز کار چراغ حباب‌داری روشن است.

در آتلیه، کنوت بروویک و پسرش راگنار نشسته‌اند و دارند روی نقشه‌ها و محاسباتشان کار می‌کنند. کایا فوسلی در دفتر کار کنار میز ایستاده و در دفتر روزانه چیزی می‌نویسد. کنوت بروویک پیرمردی تکیده، با مووریشی سفید است؛ پالتوی سیاه نخ‌نما اما تروتمیزی برتن دارد، با عینک و شال‌گردن سفیدی که از کهنگی

به زردی می‌زند. راگنار بروویک سی و چندساله، خوش لباس، بور و اندکی قوز است. کایا فوسلی دختر ترکه بیست و چندساله‌ای است، با لباسی به قاعده و قشنگ، اما سیمایی نسبتاً زنجور؛ روی پیشانی‌اش نقاب سبزی زده است. هر سه لختی خاموش مشغول کارند.

**کنوت بروویک:** (مثل آدمی مضطرب ناگهان از پشت میز طراحی بلند می‌شود، نفس بریده و خسته، تا جلوی درپیش می‌آید.) نه، دیگه نمی‌تونم این وضع رو تحمل کنم!

**کایا:** (به سوی او می‌رود.) امشب حالتون خیلی بده، آره، دایی؟  
**بروویک:** ها، انگار روزه روز بدتر می‌شه.

**راگنار:** (که بلند شده و خودش را به آن‌ها رسانده.) باید برین خونه، پدر. سعی کنین یه خرده بخوابین که...

**بروویک:** (ناشکیبانه) برم بخوابم، هوم؟ همین رو می‌خوای، که برم بکپم و خفه بشم!

**کایا:** برین یه خرده راه برین، پس.

**راگنار:** آره، بریم. منم می‌آم باهاتون.

**بروویک:** (با شور و شدت) تا اون نیاد نمی‌رم! امشب می‌خوام رک و راست سنگام رو با... (بالحنی حاکی از خشمی فروخورده) با این... جناب مدیر و ابگنم!

**کایا:** (پریشان) وای نه، دایی... حالا یه خرده دیگه م صبر کنین!

**راگنار:** آره، بهتره صبر کنین، پدر!

**بروویک:** (نفسش به شماره افتاده.) ها... ها! من که دیگه فرصتی ندارم صبر کنم.